

# اصلاح؛ انقلاب، اشتراکات؛ اختلافات

## پاسخی به نقد دکتر آصف بیات

### عباس عبدي

پس از انتشار گفت‌وگوي آقای آصف بیات جامعه‌شناس و متخصص جنبش‌هاي اجتماعي منطقه، در روزنامه اعتماد، با نقل مستقيم يك پاراگراف از آن یادداشت، ایده ایشان را درباره انقلاب و اصلاحات نقد کردم. آقای دکتر بیات لطف کردند و پاسخي را در نقد آن نوشته و در تاريخ 21 آبان ۱۴۰۱ در همین روزنامه منتشر کردند و با استقبال از این نقد به درستي بر اهمیت گفت‌وگو در مسائل مهم سياسي و اجتماعي تاکید کردند. واقعیت این است که در کنار مواجهه‌هاي شديد در خیابان یا در رسانه یا در گفت‌وگوهاي رو در رو، نیازمند گفت‌وگوهاي فراتر از این نیز هستیم و نه تنها باید از آن استقبال کرد، بلکه باید خواهان مشارکت همه کسانی که حرفي دارند، در این گفت‌وگوها شد. راه مفید و کم‌هزینه بیش از هر چیز از خلال این گفت‌وگوها بیرون می‌آید. امیدوارم این پاسخ اخير نیز مشمول این قاعده شود.

1- بنده به رسم معمول هنگامی که مطلبي را نقد می‌کنم، ابتدا بخش موردنظر را نقل می‌کنم تا مبادا خواننده را به برداشتي خلاف منظور یا منطوق نوشته به اشتباه بیندازم. به همین علت نیز در نقد پیشین خود پس از يك توضیح کوتاه پاراگراف آقای بیات را کامل نقل کردم، سپس به نقد گزاره‌هاي آن پرداختم. ایشان نیز در پاسخ بنده دوباره آن پاراگراف را نقل کردند که براي حضور ذهن خواننده بسیار خوب است، ولي بلافاصله به جاي نقل قول مستقيم مطالب بنده، گزاره‌هاي نقد را به این صورت ارایه کرده‌اند: «ایشان (عبدي) نوشته‌اند که این گفته نادرست است چون اولاً «اصلاح‌طلبان از قدرت رانده نشده‌اند» بلکه بی‌عمل شده‌اند و مسوولیتش را به شانه آقای خاتمي انداخته‌اند. دوم اینکه اصلاحات شکست نخورده است، بلکه جنبش سبز شکست خورده است. مهم‌تر اینکه جنبش سبز با خیزش خود اصلاحات را تضعیف نمود، زیرا به امنیتی شدن فضای سياسي و اجتماعي دامن زد. سوم اینکه اگر

کسی از شکست اصلاحات صحبت می‌کند چرا از شکست انقلاب نمی‌گوید؟ در کجای این جهان انقلاب در زمانی کوتاه و با هزینه اندک تغییر نظام سیاسی را به ارمغان آورده است؟» آقای بیات سپس با پرسش‌برانگیز خواندن این گزاره‌ها درباره دستاوردهای اصلاحات توضیحات خوبی داده و آن را تردیدناپذیر دانسته‌اند و متذکر شده‌اند که به جز در حوزه اقتصاد توزیعی و عدالت اجتماعی که اصلاحات چیزی برای گفتن نداشت، سایر دستاوردها را مثبت دانستند و ایجاد امید در مردم را برای ادامه این روند نیز تاکید کرده‌اند که با این بخش از مطالب ایشان موافق هستم.

درباره آنچه که از متن بنده برداشت شده است، ایرادی جدی نمی‌خواهم بگیرم، ولی واقعیت این است که این گزاره‌ها هنگامی که از متن خارج شود تا حدی مضمون متفاوتی هر چند کوچک پیدا می‌کند. ولی اهمیتی ندارد لذا به نکات اصلی نقد آقای بیات می‌پردازم. شاید نقل قول‌ها بیش از اندازه شده باشد ولی ارزش خواندن دوباره را دارد ضمن اینکه ممکن است کسی متن اصلی نوشته ایشان را نخوانده باشد که در این صورت سعی کرده‌ام آن را به خوبی بازتاب دهم. سعی می‌کنم همه نکات مطرح شده اصلی را پاسخ دهم، با این توضیح که طبعاً با بخش مهمی از آنها موافق هستم و آنها را پاسخی به نقد اولیه خود نمی‌دانم.

2-ایشان در ادامه متن خود به اقدامات جریان حاکم در مقابله با اصلاحات اشاره کرده‌اند، بحران‌های پیاپی، بستن مطبوعات، حادثه کوی دانشگاه، تضعیف مجلس و تحصن نمایندگان، بازداشت منتقدین و... را مصادیق رفتار جریان حاکم در مواجهه با اصلاحات برشمرده‌اند و متذکر شده‌اند که «نتیجه این استراتژی ضد اصلاح خود را در انتخابات 1388 به وضوح نمایان ساخت. شگفت‌انگیز است که آقای عبیدی به جای پرداختن به استراتژی ضد اصلاحات حاکمیت، جنبش سبز را مسوول «امنیتی کردن» فضای سیاسی معرفی می‌کنند. از دیدگاه من جنبش سبز چیزی نبود جز تجسد این فکر بین بسیاری از مردم که باید در مقابل این تهاجم همه‌جانبه علیه اصلاحات دموکراتیک مقاومت کرد، آن هم مقاومت مدنی از طریق اعتراضات خیابانی. ولی پاسخ دستگاه قضایی و امنیتی چیزی نبود جز خشونت گسترده علیه معترضین. بنابراین دوگانه کردن اصلاحات در مقابل جنبش سبز نادرست است.»

این استدلال آقای آصف دقیقاً مشابه استدلال طرفداران پر و پا قرص اصلاحات است که شکست خود را ناشی از استراتژی ضد اصلاحات حاکمیت می‌دانند و مسوولیت «امنیتی شدن» فضا را هم یکسره به عهده حکومت می‌دانند. من این داور را ناقص می‌دانم و نگاهی متفاوت دارم. این عقیده‌ای نیست که امروز به آن رسیده باشم. در همان زمان اصلاحات و

جنبش سبز، پیش از اینکه چنین وضعیتی برای آنها روی داده باشد، این نظرات را منتشر کرده‌ام. انکار نمی‌توان کرد که با اصلاحات مقابله شده است و در این مقابله خیلی از اصول زیر پا گذاشته شد و همچنان هم می‌شود. مقابله با هر جریان اصلاحی که مقید به حاکمیت قانون است جز با نقض قانون امکان‌پذیر نیست و راه دیگری ندارد. بارها نوشته‌ام که مسوولیت حقوقی این ماجرا روشن است که متوجه چه نیرویی است. نیرویی که قدرت رسمی را به عهده دارد. این امری بدیهی است. بنده سال ۱۳۸۱ و پیش از آن در سال ۷۲ بازداشت و در مجموع به مدت ۳۸ ماه زندان شدم و از این مدت، جز دو ماه، مابقی را در انفرادی و جدا از دیگران به‌سر بردم. اگر برای وضعیت کشور، مسوولیتی را برای قدرت قائل نبودم، چرا چنین برخوردی با من شد؟ ولی من علاوه بر این نقد، چیز دیگری را هم گفته‌ام که این ناشی از تفاوتی است که در مفهوم مقاومت و رفتار اصلاح‌طلبانه میان نگاه بنده با برخی از دوستان وجود دارد. در اسفند سال ۱۳۷۹ با آقای خاتمی ملاقات کردم و گفتم که اگر شما معتقدید که اجازه نمی‌دهند کار کنید، پس چرا دوباره می‌خواهید نامزد شوید؟ این همان ایرادی است که حتی در سال ۱۴۰۰ هم بخشی از اصلاح‌طلبان متوجه عمق آن نشدند. به نظر من، اصلاح‌طلبی لزوماً از تقابل و درگیری خیابانی یا حضور در انتخابات منجر به نتیجه نمی‌شود، بلکه اصلاح‌طلبی زمانی تحقق پیدا می‌کند که بار مسوولیتی را که متوجه قدرت است، برعهده بگیرد. حکومتی که گمان می‌کرد با حذف دیگران به مقصود خود می‌رسد، اکنون و فقط یک سال پس از یک‌دست شدن، مواجه با وضعیت خطیری شده است که در خواب هم نمی‌دید. بنابراین اقدامات این ساختار علیه اصلاح‌طلبان تنها عامل شکست آنان نیست، چون چنین رفتاری مفروض و قابل انتظار بوده، اصلاحات است که باید آن را خنثی می‌کرد و اگر حکومت به آنان اجازه فعالیت در چارچوب قانون را نمی‌دادند باید از اصلی‌ترین ابزار خود که خروج از حاکمیت بود استفاده می‌کرد. آنها باید اعلام می‌کردند که سیستم اجازه اصلاحات در چارچوب قوانین خود را هم نمی‌دهد. اعتقاد به این رویکرد اتهام اصلی علیه من بود. کاری که اصلاح‌طلبان امروز هم شجاعت انجامش را ندارند که در ادامه توضیح می‌دهم. درباره نقد به جنبش سبز نیز همین رویکرد البته از زاویه دیگری غالب است. در تحلیلی که ۵ ماه پیش از انتخابات سال ۱۳۸۸ نوشتم، نه تنها مشکل‌آفرین بودن آن نحوه حضور در انتخابات را توضیح دادم، بلکه عوارض آن را نیز دقیقاً شرح دادم. مساله این است که رهبری این جنبش باید پاسخ دهد، راهی را که می‌روند به کجا می‌انجامد؟ آیا این وضعی که پیش آمد احتمال وقوعش را می‌دادند و مطلوب آنان بود؟ اگر بلی؛ پس موفق هستند، اگر نه باید می‌دانستند

که پایان این راه، همین است که رخ داد. پس مسوولیت حقوقی موردنظر نیست، بلکه يك مسوولیت سیاسی است. این‌گونه که جناب بیات تحلیل می‌کنند، هیچ حرکت اصلاحی، هیچ جنبش و هیچ انقلابی قابلیت نقد نخواهد داشت، چراکه مسوولیت شکست همه آنها و حتی انحراف آنها متوجه حکومت‌ها است. با چنین منطقی، حتی جنبش چریکی هم به علت سرکوب شکست خورده است و در ذاتش مشکلی نداشته است. درحالی که این خلاف منطقی است، زیرا همه اینها مدعی اصلاح و تغییر حکومت شده‌اند، پس هنگامی که شکست می‌خورند، باید توضیح دهند کجای کارشان اشکال داشته است، طبعاً مسوولیت رفتارهای طرف حکومت به جای خود است. مثل این است که ما در خانه خود را باز بگذاریم و دزد به آن بزند. خیلی راحت می‌توان دزد را محکوم کرد، ولی مسوولیت ما کجاست؟ حتماً باید در حد متعارف و برحسب شرایط محیطی با تامین سطح متناسبی از امنیت خانه خود دفاع کنیم. مثال سیاسی‌تر اینکه اگر امروز کشوری به ایران حمله کند، قطعاً ما آن را محکوم می‌کنیم، ولی در فرصت مناسب و حتی پیش از حمله نیز حق داریم که از حکومت خود بپرسیم یا آن را نقد کنیم که برخی از سیاست‌ها به چنین رویدادی منجر خواهد شد. این نقدی جدی است. حتی اگر حکومت در اتخاذ آن سیاست‌ها حق هم داشته باشد، اینها دو مساله جداگانه با دو رویکرد مکمل هستند و هیچ تعارضی با یکدیگر ندارند، مین‌ها را دشمن می‌گذارد ولی روی آن رفتن بحث دیگری است.

تمامی اشتباهات هر دو حرکت اصلاحی و جنبش سبز قابل پیش‌بینی و قابل اجتناب بوده است. انداختن مسوولیت شکست خود به دوش حکومت، مسوولانه نیست، چون فرض ما بر این بوده که آنان مقابله خواهند کرد اگر راحت تن می‌دادند که دیگر نیاز به اصلاحات و جنبش دیگری نبود. مثل اینکه حل نشدن مساله را تقصیر سخت بودن مساله بیندازیم. اگر با این رویکرد به اعتراضات اخیر نگاه کنیم، چه نقدی می‌توانیم ارائه دهیم؟ فقط باید گفت همه‌چیز خوب پیش رفته است و تا آخر هم خوب پیش خواهد رفت مگر اینکه سرکوب شود که آن وقت تقصیر حکومت است.

آخرین جمله این بخش که دوگانه کردن اصلاحات و جنبش سبز را نادرست دانسته‌اید، را از مقدمات شما نمی‌توان نتیجه گرفت. می‌توان گفت که این جنبش در ادامه اصلاحات بوده، ولی نمی‌توان گفت که همان است، زیرا نه ادبیات و نه رفتار آن، تناسبی با رویه‌های جاری در اصلاحات نداشت. اشتراك در نفرات نیز برای این مقصود کفایت نمی‌کند، چراکه این اشتراك میان فعالان هر دو رخداد با انقلاب ۱۳۵۷ هم وجود دارد. به‌علاوه باید توجه داشت که متولیان اصلی جنبش سبز هم سعی می‌کنند آن را از جنبش اصلاحات متمایز نشان دهند. اصلاحات اگر رویکردی

مشابه رفتار جنبش سبز داشت در این صورت باید خیلی پیش از این و در دوره ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ که در قدرت بود دست به اقدامات مشابه میزد که چنین نکرد. در يك مورد هم که مثل تحصن مجلس چنین کردند از طرف مردم استقبال نشد. به نظر من به این دلیل بود که با منطبق اصلاحات همخوانی نداشت. این دوگانگی رفتاری است که از مرحله کوتاه آمدن‌ها و انفعال غیرقابل قبول در زمان صاحب قدرت بودن، رسید به جایی که برای اتهامی به عنوان تقلب موثر وارد يك چالش ۱۸ ماهه شد و در نهایت هم از يك اعتراض 5/2 میلیون نفری، کار را رساندند به جایی که تعدادی افراد در خیابان به عنوان اعتراض قدم بزنند. ضمناً جنبش سبز موجب تضعیف زمینه‌های اصلاح‌طلبی شد. برگشتن آنان هم به قدرت در سال 92 نشان داد که از ابتدا به شکل نادرستی وارد این جریان شده بودند. آن بازگشت در قالب جنبش سبز بی‌معنا بود.

البته مدافعان جنبش سبز در موفقیت این جنبش می‌توانند بگویند که موفق بودند، زیرا بخشی از طبقات و گروه‌های اجتماعی را از حکومت جدا کردند و باعث ریزش درون هواداران حکومت شدند و در نهایت به تضعیف آن کمک کردند. همچنین راه اصلاحات سازشگرانه را بستند و فضا را برای اعتراضاتی شبیه امروز فراهم کردند. این استدلال درستی است ولی چند نکته در آن هست؛ اول اینکه از ابتدا باید دنبال همین نتیجه می‌بودند ولی اهداف دیگری داشته‌اند این يك شکست است. دوم اینکه این اهداف قطعاً اصلاح‌طلبانه نیست حتی اگر عده‌ای با آن موافق باشند و این همان تایید متمایز بودن این دو جریان است. سوم اینکه انتخابات 92 و 96 این هدف را به کلی زایل کرد.

3- آقای بیات سپس نبود احتمالی جنبش سبز را به این صورت توصیف می‌کنند که: «فقدان مقاومتی مانند جنبش سبز در آن زمان به معنای چه می‌بود؟ معنای آن مساوی می‌بود با سکوت و بی‌عملی اصلاح‌طلبان و قبول عملی سیطره اقتدارگرایی و تلئصدایی به روال عادی و آرام و بی‌سر و صدا، چیزی که پس از آقای روحانی اتفاق افتاد. چنین وضعیتی مصداق آن عبارت طعنه‌آمیز برنارد شاو، نویسنده ایرلندی، می‌بود که «وقتی می‌بینی تجاوز اجتناب‌ناپذیر است، آرام بگیر و لذت ببر!»

درباره معنای مقاومت مورد نظر شاید نظر آقای بیات درست باشد و طبعاً در چارچوب جنبش سبز همین است که نوشته‌اند، ولی کل آن حضور با چنان رویکردی از ابتدا اشتباه بود، طبعاً مقاومت بعدی آن نیز گرچه طبیعی بود ولی محصول همان رویکرد اشتباه در نحوه ورود بود. اشتباه ماجرا این بود که مخالفان آن دولت در شرایط و رقابت عادی و به علل گوناگون قادر به رای آوردن نبودند، بنابراین برای این کار سیاست دو قطبی کردن فضا را که خواست طرف مقابل بود پیش گرفتند و وارد گردابی شدند که از سوی دولت آن زمان برای‌شان تهیه شده

بود. ماجرای این ادعا را می‌توان در گفت‌وگویی مفصل فرمانده وقت نیروی انتظامی و نقل قول‌های روشنی که از احمدی‌نژاد کرده است پیدا کرد. بنابراین از ابتدا نباید وارد محیطی می‌شدند که مورد تجاوز قرار گیرند تا مجبور به انتخاب میان دو گزینه آرام گرفتن یا مقابله و اعتراض شوند که نهایت آن وضعیت امنیتی حادی است که از آن زمان شکل گرفت و همچنان تداوم داشته است.

4- ایشان در فراز بعدی متذکر می‌شوند که بسیاری از مردم با شعف و انرژی از اصلاح‌طلبی استقبال کردند، ولی وقتی دیدند که نظام اجازه استمرار معنادار و تاثیرگذار به آن را نمی‌دهد، از آن ناامید شدند و به دنبال آن تاکید می‌کنند که: «از این‌رو این ادعا که «اصلاح‌طلبان از قدرت خارج نشده‌اند» تعجب‌انگیز است. کدام قدرت؟ حقیقت این است که قدرت زمانی معنا می‌دهد که فعلیت داشته باشد، یعنی تغییر رفتار دیگران (بخوان اقتدارگرایان) را به دنبال داشته باشد. بله شاید گفت که اصلاح‌طلبان هنوز يك نیروی اجتماعی‌اند. ولی وقتی این نیرو فعلیت نیابد، یعنی اگر به کار نیاید تنها در حوزه مجرد و سمبلیک باقی می‌ماند. سوال این است چه زمانی قرار است از چنین نیروی اجتماعی استفاده شود؟»

درباره خارج نشدن اصلاح‌طلبان از قدرت در متن اولیه توضیح داده‌ام، به لحاظ عینی خارج یا اخراج شده‌اند، ولی به لحاظ رسمی همچنان در این میدان هستند. شاید این تمایز برای شما که با دیگر کشورها آشنایی دارید قدری عجیب بیاید، ولی اینجا چنین است. بدترین وضع اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۸۹ رخ داد که ده‌ها نفر از آنان زندان بودند و رهبران‌شان یا در حصر یا محدودیت بودند، ولی آنان همچنان در ساختار قدرت بودند! می‌پرسید چگونه؟ به دلیل حضورشان در انتخابات سال ۱۳۹۲ و بازگشت آنان به بخش فعلیت یافته قدرت. به دلیل داشتن روزنامه و رسانه، ولو نیم‌بند. به دلیل داشتن نامزد انتخاباتی ولو درجه ۲ و ۳... این را من نقطه قوت آنان نمی‌دانم، گرچه نقطه ضعف هم نمی‌دانم، ولی واقعیت است. هنوز می‌توانند با ساختار گفت‌وگو کنند، حتی اگر موثر نباشد، همچنان که دیگرانی هم هستند که گفت‌وگویی

غیر موثر دارند. جمله آخر آقای بیات کاملاً درست است و نقد من هم به اصلاح‌طلبان همین است، البته فراتر از این هم هست. اینکه نیروی سیاسی و اجتماعی را باید از خلال راهبرد اصلاح‌طلبانه وارد میدان کرد. منفعل بودن آنان موجب آب رفتن نیرو و ناتوان شدن آن می‌شود.

5- سپس نکته‌ای را درباره موازنه قوا بیان می‌کنند که طبعاً با آن موافقم و در ادامه نیز به‌طور دقیق هراس از يك وضعیت انقلابی را شرح می‌دهند: «آقای عبدي به عنوان يك اصلاح‌طلب، منتقد انقلاب هستند، چون از هزینه‌های انقلاب هراس دارند- هراس خشونت، بی‌ثباتی، ناامنی،

آسیب به زیر ساخت اقتصادی جامعه. چنین هراسی واقعی است و قابل درک و باید جدا به آنها توجه نمود. اتفاقاً مردم عادی هم از ریسک خشونت و اغتشاش و خشونت در هراس هستند.»

طبعاً با کل این گزاره موافق هستم و اطمینان دارم که آقای بیات نیز به قرینه همین نوشته‌ها و سایر مطالبشان این نگرانی را دارند. در واقع هدف اصلی همین است که این عوارض و نگرانی‌ها شناخته و معرفی شوند. حتی اگر کسی هم می‌خواهد شیوه انقلابی را بپذیرد، اختیار دارد ولی حداقل به تبعات آن آشنا باشد.

6- ایشان در ادامه رفتار مردم در ورود به زمان و فضای انقلابی و ریسکی را به درستی تشریح می‌کنند و آن را زمانی می‌دانند که: «مردم زمانی تن به ریسک می‌دهند که احساس کنند راه‌های اصلاحات ساختاری بسته شده و دیگر راه دیگری نیست جز پذیرفتن احتمال مخاطرات. این زمانی است که آنها عذاب «وضع موجود» (status-quo) را بیش از مخاطرات مبارزه انقلابی در وجود خود احساس می‌کنند.»

روشن است که موافق این بخش هستم و گمان می‌کنم که اگر راهی باز نشود، قطعاً همین خواهد شد، ولی اینکه من یا دیگران از این امر استقبال کنیم، فرق می‌کند با اینکه رفتار دیگران و حکومت آن را گریزناپذیر کند و ما نیز کوششی برای باز کردن راهی دیگر نکنیم یا به هزینه‌های آن اشاره نکنیم.

7- در تکمیل این گزاره آورده‌اند که: «بله صحبت از هزینه و مخاطرات احتمالی تغییرات رادیکال بسیار مهم است و باید بدان‌ها توجه نمود، ولی گاهی آن‌چنان از ریسک و مخاطرات تغییرات رادیکال صحبت می‌شود که گویی «وضع موجود» بهشت برین است.»

با بخش اول گزاره ایشان موافقم، ولی کیست که در ایران بخش دوم را طرح کند؟ حداقل من که تاکنون آدم عاقلی را در این مسیر ندیده‌ام. اصولاً وضع موجود را اغلب افراد، حتی متولیان وضع موجود نیز ناپسند و غیرقابل قبول می‌دانند، چگونه کسی به خود اجازه می‌دهد که وضع موجود را بهشت برین بداند؟ آنچه که بیش از این گزاره مشهود است تصویری است که از بهشت برین پس از انقلاب ارایه می‌شود و می‌کوشند که وضع پس از انقلاب را در نقطه مقابل جهنم سوزان وضع موجود معرفی کنند و دوگانه بهشت و جهنم بیافرینند درحالی که رویکرد اصلاحات اصولاً از این دوگانگی‌ها عبور کرده است و آنها را برساخته کنشگران سیاسی می‌دانند.

8- در ادامه با ذکر این جمله بر گزاره قبلی تاکید کرده‌اند که:

«چرا ما مخاطرات و هزینه‌های «وضع موجود» را فراموش می‌کنیم؟» شاید جمله اخیر ایشان ناظر به عملکرد بنده باشد، چون وجه دیگری برای بیان این گزاره متصور نیست. اگر چنین است گمان می‌کنم ناشی

از ناآشنایی با سایر مطالب بنده است که طی بیش از ۳۰ سال گذشته، کمتر موضوعی از مسائل اجتماعی و اقتصادی است که یا به صورت گزارش یا تحقیق و به ویژه یادداشت به آن نپرداخته یا نقد نکرده باشم. کافی است نگاهی به تیتراهای پژوهش‌ها و یادداشتهای بنده شود تا محتوای آن روشن گردد. بنابراین با توجه به دقت آقای بیات باید گفت که شاید منظور دیگری از آن وجود دارد که برای من مکشوف نیست. البته این پرسش جدی است که چرا مخاطرات و هزینه‌های انقلاب را تشریح نمی‌کنیم؟

9- آقای بیات سپس و به درستی به لیستی از هزینه‌های بالای ادامه وضع موجود اشاره می‌کنند و در پایان این بخش نتیجه می‌گیرند که: «دقیقا به خاطر عدم تحمل این‌گونه هزینه‌های وضع موجود است که افراد، آنانی که مرگ تدریجی را انتخاب نکرده‌اند، دست به عمل جمعی برای تغییر وضع موجود می‌زنند، حتی اگر با مخاطرات همراه باشد.» گزاره اخیر نیز کاملا درست است و تردیدی نیست افرادی که حاضر هستند، مهم‌ترین سرمایه‌های خود را به میدان بیاورند، به معنای آن است که وضع موجود برای‌شان غیرقابل تحمل است، این بدیهی و روشن است و اگر این رویکرد اکثریت را شامل شود اوضاع فرق خواهد کرد. پس يك موضوع بدیهی مورد مناقشه ما نیست. مساله این است که کدام رفتار سیاسی چندان‌داز بهتری از آینده نسبت به وضع موجود را تصویر می‌کند؟

10- در آخرین فراز پاسخ آقای بیات به يك پرسش بنده پاسخ می‌دهند که: «آقای عبدي می‌پرسند کدام انقلاب در زمانی کوتاه با هزینه اندک به تغییر سیاسی و ساختاری دست یافته است؟ در پاسخ باید گفت که هیچ انقلابی پروسه‌تر و تمیز و خالی از ریسک و مخاطرات نیست، چنانکه استقرار وضع موجود نیز برای بسیاری خالی از ارباب و تهدید و ترور روزمره نیست.»

با این گزاره نیز موافقم. گمان می‌کنم عدم پاسخگویی به خواسته‌های عمومی و تنزل روزافزون شاخص‌های زندگی در کشور بدون تردید همه را به این نقطه خواهد رساند، بنابراین پرسش اصلی این است که در این مرحله از گذار و تغییر، چه انتخابی باید داشت یا آن را تقویت کرد؟ و چگونه از انتخاب خود حمایت کنیم؟ شخصا معتقدم که پس از انتخابات ۱۴۰۰، آخرین فرصت و آزمون برای ساختار سیاسی پیش آمده که خود را با خواسته‌ها و مطالبات هماهنگ کند. اصولا علت عدم شرکت در آن انتخابات بیرون آمدن از وضع دوگانه و نشان دادن همین نقطه بود. فرصتی که در دفعات قبل به علل گوناگون از جمله حضور ناقص و بدون خط قرمز اصلاح‌طلبان به وجود نمی‌آمد. اکنون شکاف قدرت و مسوولیت برداشته شده است و باید پاسخگو باشند. به نظر من هم این



آخرین فرصت است، ولی این فرصت را نباید از حکومت دریغ کرد، خودش می‌تواند انتخاب کند.

11- ایشان در ادامه به ذکر شواهدی از انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی یا تغییرات ساختاری در کشورهای دیگر پرداخته‌اند که در حوزه تخصصی ایشان است و بنده فقط استفاده کردم و جمله پایانی این فراز نیز چنین است که: «این خیزش‌های نسبتاً موفق خالی از خشونت نبودند ولی تقریباً در همه موارد خشونت از جانب حاکمیت بروز داده شد و نه از جانب جنبش‌ها.»

این گزاره نیز درست است، ولی مگر قرار است که جنبش‌ها خشونت را آغاز کنند؟ اگر حکومت‌ها از ابزار خشونت سود نجويند، دیگر مشکلی نه برای انجام اصلاحات می‌ماند و نه نیاز و ضرورتی برای انجام انقلاب. بنابراین روشن و مفروض است که کدام طرف ابتدا خشونت را آغاز می‌کند. نکته این است که پاسخ خشونت را با خشونت دادن راهبرد مناسبی نیست، گرچه در حد محدود خشونت‌هایی پیش می‌آید و گریزی از آنها نیست، ولی بی‌تفاوت بودن در برابر رواج خشونت و تبدیل آن به يك ابزار مقابله با حکومت‌ها، سرنوشتی بهتر از سایر کشورهای منطقه را در انتظار ایران رقم نخواهد زد.

12- آقای بیات به عنوان نتیجه‌گیری یا تذکر و به درستی نوشته‌اند که: «در این رابطه يك واقعیت سیاسی بسیار مهم را باید مدنظر قرار داد. اینکه، بسیاری از اتفاقات سیاسی بزرگ نظیر خیزش‌های سیاسی و انقلابی انتخاب من و شما نیستند و با برنامه‌ریزی و تصمیم این و آن به وجود نمی‌آیند، بلکه به همین «سادگی» اتفاق می‌افتند. دینامیک ظهور و گسترش خیزش‌ها بسیار پیچیده‌تر از آن است که محصول مهندسی يك فرد و گروه باشد، ولی آنچه اتفاق می‌افتد واقعی است و باید به آن پاسخ داد. خب، درقبال این واقعیت چه باید کرد؟ نقش يك اصلاح‌طلب در چنین وضعیت سیاسی چه خواهد بود؟ و اصولاً معنا و مناسبت اصلاح‌طلبی چه خواهد شد؟ به نظرم اینها سوالاتی است در خور که هم به لحاظ نظری و هم عملی ارزش اندیشیدن دارند.»

با جمع‌بندی نهایی آقای بیات نیز به صورت مشروط موافقم. فارغ از اینکه من و شما و دیگران چه فکر می‌کنیم و دنبال چه هستیم در نهایت این تحولات رخ می‌دهد، ولی مشروط موافقم، چون هر يك از ما می‌توانیم از این تحولات با علم به نتایج آن دفاع کنیم و آن را تحریک نماییم، می‌توانیم سکوت کنیم، می‌توانیم روشنگری کنیم بلکه عوارض منفی آن کمتر شود. اگر کاملاً قضا و قدری نگاه کنیم، همه این مباحث منتفی می‌شود. اطمینان دارم که آقای بیات نیز با این موافق هستند، به همین دلیل پرسش‌های درستی را در پایان متن خود آورده‌اند که باید به آنها پرداخت و در حقیقت بخش بزرگی از فعالیت‌های نوشتاری

من دقیقا پاسخ به همین پرسشها است.

نکته‌ای در نوشته آقای بیات به طور ضمنی هست و من چنین برداشتی را دارم که ایشان نخواستند آن را تصریح کنند و شاید روح پاسخ ایشان را تشکیل می‌دهد. این نکته است که رویکرد اصلاح‌طلبانه را معادل پذیرش وضع موجود و تن دادن به آن می‌دانند. برای همین سعی دارند نشان دهند که وضع موجود به صورت غیرقابل تحملی در آمده است و به هیچ‌وجه قابل دفاع نیست. به همین خاطر، جامعه در برابر آن برخاسته. این وضع هم جز با براندازی تغییر نمی‌کند.

اگر این برداشت من درست باشد باید تصریح کرد که اصلاح‌طلبی نه دفاع از وضع موجود است و نه انفعال نسبت به وضع موجود است حتی شرایط 25 سال پیش را هم قبول نداشت چه رسد به امروز؛ به شواهد روشن مهم‌ترین نقدها را به وضع موجود داشته است. بحث بر سر این است که آیا شیوه‌ای که بیات (به‌طور ضمنی) برای تغییر به سوی وضع مطلوب دفاع می‌کند، قادر است چنین تغییری را ایجاد کند یا وضع موجود را به مراتب بدتر خواهد کرد؟ از طرف دیگر، رویکرد اصلاح‌طلبانه - نه رویکرد اصلاح‌طلبان - آیا به تثبیت وضع موجود می‌انجامد یا تغییراتی را با هزینه کمتر به دنبال خواهد داشت؟ برای سوال اول، جنبش‌های بهار عربی که بیات درباره آن تحقیق مفصل کرده است، می‌تواند آزمون نظریه او باشد. اتفاقا در این مورد باید به نکته مهمی اشاره کرد و اینکه شاید در نگاه اول عمق شکافها در ایران بیشتر از برخی کشورهایی است که در بهار عربی وارد شدند و سرکوب نیز در آنجا از جمله مصری‌ها هم خیلی شدید بود ولی هنوز اغلب مردم ایران علی‌رغم مخالفتشان با وضع موجود، مسیر پیشنهادی را در عمل همراهی نمی‌کنند چون نگاهی جدی به تفاهم احتمالی و اصلاحات دارند. مساله اساسی این است که يك جریان زنده و طرفدار تفاهم و سازش را باید همواره زنده نگه داشت و این البته مغایر با خواست دو طرف این صحنه سیاسی است. مختصر اینکه اصلاحات موفق نشد چون اصلاح‌طلبان به اصول آن ملتزم نماندند. این اصول را در یادداشتهای مکرر نوشته و شرح داده‌ام. البته که حکومت راه نداد ولی از نظر من التزام اصلاح‌طلبان به خطمشی خود ضروری بود. جنبش سبز هم فارغ از خوب و بدی آن جریانی متفاوت از اصلاح‌طلبی بود. نتیجه خواسته یا ناخواسته آن‌هم (در عمل فرقی به حال مردم نمی‌کند) امنیتی شدن فضا و امتناع یا سخت کردن کنش اصلاحی بود. اصلاح‌طلب نمی‌تواند وارد جریان نامتعیین و خطرناک انقلابی شود. دیگران خود دانند. باید جریان اصلاحات و تفاهم را زنده نگه داشت و شعله‌های امید آن را خاموش نکرد.